

بازخوانی ماجرای ترور نافرجام رهبر معظم انقلاب در ۶ تیر سال ۱۳۶۰ در مسجد ابوذر به روایت شاهدان عینی

دسیسه سیاه «فرقان»

گروه تاریخ و هویت | ۳۰ خرداد، هم‌زمان با طرح عدم کفایت بنی‌صدر رئیس‌جمهور، «منافقین»، «فرقان» و دیگر گروهک‌های مخالف با انقلاب اسلامی در شهرهای بزرگ با اقدام مسلحانه، دست به اغتشاش می‌زنند اما ناکامی آنان و نافرجامی کارشان، سبب می‌شود تیر ناجوانمردی‌شان را با تیغ تیزتری بر شاخ و برگ درخت جوان انقلاب بزنند. این تیغ تیز، ترور مسئولان نظام است؛ کار انجام می‌شود و روز ۶ تیر ۱۳۶۰ سوءقصد نافرجام به رهبر معظم انقلاب و ۷ تیر، شهادت آیت‌ا... بهشتی و ۷۲ تن از مسئولان کشور بر اثر انفجار در دفتر حزب جمهوری اسلامی، رخ می‌دهد. هفت روز پیش از این وقایع هم، مصطفی‌چمران وزیر در جبهه‌های دهلاویه، شهید شده است. سطرهای بعدی چند روایت از شاهدانی است که روز ۶ تیر ۱۳۶۰ در مسجد بودند و با چشم، چشمه خشک و به دریای مراد نارسیده منافقان را دیدند. جالب است بدانید ترور رهبر معظم انقلاب در مسجد ابوذر رقم می‌خورد؛ مسجدی مشهور در جنوب‌غرب تهران که همواره یکی از مسیرهای اصلی راهپیمایی‌های ۲۲ بهمن و روز جهانی قدس است و کوچه و خیابان‌هایش، بخشی از حافظه تاریخی انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷.



روایت یکی از محافظان رهبر معظم انقلاب از روز ۶ تیر ۱۳۶۰

می‌خواهیم قلبمان را بدهمیم

پس از انفجار بمب، یک‌دفعه دیدم که یک حفره از جراح، زیر گلویشان به‌وجود آمده است که هر لحظه دارد خون‌ریزی آن شدیدتر می‌شود. علاوه‌بر این‌ها، برخی شریان‌ها عروق قطع شده بود. همان‌طور که داشتم با پیکر غرق‌به‌خون ایشان به طرف ماشین می‌رفتم، یک لحظه دیدم که آقا به‌هوش آمدند و پس از چند لحظه بدن ایشان سست شد و سرشان به روی شانه من افتاد. من یک لحظه به ذهنم آمد که ایشان شهید شد. جراحات خیلی سنگین بود. سمت راست بدن پر از ترکش و قطعات ضیبط‌صوت بود، حتی یکی از ترکش‌ها زیر گلوئی آقا جا خوش کرده بود. قسمتی از سینه کاملاً سوخته بود. یکی‌دوتا از دنده‌ها شکسته بود. دست راست هم کاملاً از کار افتاده بود و از شدت ضربه، ورم کرده بود. ۳۷ واحد خونی و فرآورده خونی به آقا زده بودند که خود این تعداد، واکنش‌های انعقادی را مختل می‌کرد. دوسه‌بار نبض آقا افتاد. خاطرم هست مردم بیرون بیمارستان، صف کشیده بودند برای اهدای خون. رادیو هم اعلام کرده بود جراحات به قلب ایشان رسیده، عده‌ای در محوطه، جلوی اورژانس ایستاده بودند و می‌گفتند می‌خواهیم قلبمان را بدهمیم.

منبع: خبرگزاری فارس، ۶۰ تیر ۱۴۰۰

خاطره رهبر معظم انقلاب از ترورشان در مسجد ابوذر

وقتی که در مسجدی که من بودم بمب منفجر شد، از وقتی که بار اول بر زمین افتادم - که البته نفهمیدم چطور شد که افتادم- تا وقتی که به کلی بی‌هوش شدم، سه‌مرتبه، برای لحظاتی به هوش آمدم و هردفعه هم یک احساسی داشتم. آن حالات، هیچ‌وقت از یادم نمی‌رود. حالا یکی را عرض می‌کنم. در یکی از حالات، احساس کردم که دارم می‌روم؛ یعنی احساس کردم که مرگ در مقابل من است. کاملاً در آن مرز عالم برزخ، خودم را دیدم و احساس کردم که در آن حال، انسان هیچ دستاویزی به‌جز خدا ندارد، هیچ دستاویزی. یعنی هرچه هم عمل پشت‌سر خودش داشته باشد، باز اگر نتواند تفضل الهی و رحمت خدا را جلب کند، خاطرجمع به آن عمل نیست. آدم شک می‌کند آیا این عمل را با اخلاص به‌جا آوردم؟ آیا نیتم صدردص، خدایی بود؟ آیا در آن شرک و ریا نبود؟ آیا ملاحظه این و آن نبود؟

به‌هرحال، ما‌ها مرکز عیوبیم. متأسفانه، همه شائبه‌ها در ما هست. آنجا انسان احساس می‌کند که مثل پر کاهی بین زمین و آسمان است. از همه‌چیز منقطع می‌شود. من این حالت انقطاع را در آن وقت احساس کردم و پیش‌خداي متعال، تضرع نمودم و گفتم: «پروردگارا! می‌بینی که من چقدر دستم خالی است و چیزی ندارم و محتاجم! اگر تفضلی بکنی، کرده‌ای والا ما رفته‌ایم». منظورم مردن نبود، رفتن از وادی سعادت بود. بعد، بی‌هوش شدم و چیزی نفهمیدم.

منبع: بیانات ۱۰ اردیبهشت ۱۳۷۹ - khamenei.ir



رهبر معظم انقلاب در دوران نقاشی پس از واقعه ترور

روایت حجت‌الاسلام‌والمسلمین «رضا مطلبی»، امام‌جماعت مسجد جامع ابوذر، از حادثهٔ ۶ تیر ۱۳۶۰

احساس کردم سقف مسجد فرو ریخت

حضرت آقا روز حادثه، یک ساعت قبل از نماز ظهر به مسجد آمدند. از در بزرگ وارد مسجد شدند و تعدادی از دوستان دور ایشان نشستند و مشغول صحبت شدند. وقت نماز به من گفتند که پیش‌نماز بایستم، اما قبول نکردم و پشت‌سر ایشان نماز خواندیم. نماز ظهر را که خواندند، طبق رسم همیشگی، بین دو نماز ایستادند و برای حاضران صحبت کردند.

آقا درحال سخنرانی بودند. مردم هم رو به قبله ایستاده بودندو به‌حرف‌های ایشان گوش می‌دادند که سایه‌فردی را روی سرم احساس کردم. جوانی را دیدم که ضیبط‌صوتی به دست دارد و به‌سمت آقا حرکت می‌کند. قدی متوسط با موهای فرفری داشت. کت و پیراهن چهارخانه به تن کرده بود و ته‌ریش مختصری داشت. جمعیت را شکافت و ضیبط‌صوتش را روی میزی که مقابل معظم‌له گذاشته‌بودیم، قرار داد. ضیبط‌صوت را به نحوی گذاشت که بعد از انفجار به قلب رهبر معظم انقلاب برخورد کند. سپس برگشت و درمیان جمعیت گم شد. کمی بعد، بلندگو شروع کرد به سوت کشیدن. آقامهین‌طور که صحبت‌می‌کردند، گفتند: «این بلندگو را تنظیم کنید». بعد خودشان را به‌سمت چپ کشیدند و از پشت تریبون کمی عقب آمدند. به‌هرحال وقتی سخنران ببیند که بلندگو سوت می‌کشد، کمی خود را جابه‌جا می‌کند. آقا به صحبت‌هایشان ادامه دادند و گفتند: «زن‌درمان امیرالمؤمنین^(ع) مثل همه‌جوامع بشری مظلوم بود. نه می‌گذاشتند درس بخواند، نه می‌گذاشتند در اجتماع وارد بشود و در مسائل سیاسی تبحر پیدا بکند، نه ممکن بود در میدان‌های...» سخنان آقا که به اینجا رسید، به‌یکباره صدای انفجار در مسجد پیچید. احساس کردم سقف مسجد فرو ریخته است. حضرت آقا همان‌طور که ایستاده بودند، روی زمین افتادند. خون به دیوارها و فرش‌ها پاشیده شد.

پس از انفجار بمب داخل ضیبط‌صوت که روی جداره داخلی آن با مایژیک قرمزرنگی نوشته شده بود، «عیدی گروه فرقان به جمهوری اسلامی»، حضرت آقا را با خودرو بلیز سفیدرنگی به درمانگاهی کوچک در خیابان قزوین منتقل کردند. حضرت‌آقا در بین‌راه چندبار به‌هوش آمدند و شهادت‌نم گفتند. پزشک حاضر در درمانگاه اعلام کرد که کاری از دست او برنمی‌آید، بنابراین ایشان را به

آن روز، برنامه این بود که ایشان نماز را بخوانند و قرار شد بین دو نماز هم سخنرانی کنند. در واقع وقت اقامه نماز ظهر بود که ایشان به آقای مطلبی تعارف کردند برای سخنرانی آقای مطلبی هم اصرار کردند که شما امام‌جمعه هستید و در مرتبه اولی‌تری قرار دارید و نماز را باید شما بخوانید. ایشان در محراب ایستادند و اقامه نماز کردند و من تکبیر نماز ظهر را گفتم. بعد بلافاصله بعداز نماز، یعنی بین نماز ظهر و عصر، ایشان پشت تریبون ایستادند و من نیز همان نفر اول صف اول نشستم.

فکر کنم ایشان داشتند درباره مسائلی مثل حقوق زنان صحبت می‌کردند. همان‌طور که می‌دانید، حضرت آقا سخنران فعالی هستند و اهل اینکه یک‌جا بایستند و سخنرانی کنند، نبودند. مدام حرکت می‌کردند. دستشان حرکت می‌کرد و زبان بدن داشتند. آن روز هم هنگام سخنرانی، همان حرکت‌های معمول یک سخنران را داشتند. سمت چپ کنار ایشان هم میزی بود که روی آن یک ضیبط‌صوت بزرگ قرار داشت. بمب منفجر شد، به همین دلیل هم بود که خود ضیبط کوچکی داشتند تا به‌وسیله آن، سخنرانی افراد مهم را ثبت و منتشر کنند، به‌همین دلیل وجود یک ضیبط، غیرمعمول نبود. خاطرم هست که حضرت آقا هنگام سخنرانی چندبار به ضیبط‌صوت که صدای خش‌خش داشت، اشاره کردند و گفتند که این ضیبط مشکل دارد و صدایش دارد آرامش و نظم جلسه را برهم می‌زند. مسئول قسمت سمعی‌بصری مسجد آمد و ضیط را برد گوشه‌ای تا درستش کند و یکی‌دوبار نوار را از داخل ضیبط، خارج و تنظیم کرد و آورد. اما از سمت راست آمد و ضیط را آنجا گذاشت. آقا هنگام سخنرانی، همان لحظه که حرکت می‌کردند، به‌سمت چپ رفتند و در همین لحظه، بمب منفجر شد، به همین دلیل هم بود که حضرت آقا در این اتفاق شوم، خیلی آسیب ندیدند. یعنی اگر این ضیبط همچنان در سمت چپ محراب بود، خدای‌ناکرده آسیبی که به ایشان وارد می‌شد، خیلی بیشتر بود، البته خود من هم چون نزدیک‌ترین فرد به حضرت آقا بودم و همان نفر اول صف اول نشسته بودم، پس از انفجار بمب به‌دلیل شدت صدا، حالت شوک و نیمه‌بی‌هوشی داشتم اما وقایع اطرافم را می‌دیدم و در خاطر دارم. آن زمان جنگ بود. یادم است در همان حالت نیمه‌بی‌هوشی، چشمم روی سقف بود و تصور می‌کردم صدام بمب انداخته است اما سقف سوراخ نبود. نمی‌دانستم چه اتفاقی افتاده است؛ چون غیر از جنگ که در بطن آن بودیم، من کودک، هیچ تصویری از ترور و بمب‌گذاری نداشتم.

من آن صحنه را که حضرت آقا از صدا و موج انفجار پرت شدند داخل گودی محراب، در یاد دارم. عمامه از سرشان افتاده و بدنشان خونی شده بود. چندنفر ریختند ایشان را بلند کردند و بردند طرف در مسجد تا با خودرو به بیمارستان منتقلشان کنند. خون زیادی که در محراب مسجد ریخته بود، نشان می‌داد که معظم‌له جراحات‌های زیادی برداشته‌اند. همین است که



نمایی از مسجد ابوذر و مکان سخنرانی آیتا... خامنه‌ای

وقتی ابتدا ایشان را به نزدیک‌ترین بیمارستان که بهارلو بود، رسانده بودند، چندان خونی در بدنشان باقی نماند. در این بیمارستان ابتدا سعی کرده بودند با تزریق چند واحد خون، شرایطشان را تثبیت کنند اما بعد، ایشان را به بیمارستان دیگری منتقل کردند.

یادم است بعداً که تکه‌های آن ضیبط‌صوت پیدا شد، در داخل بدنه داخلی، با مایژیک‌نوشته‌بودند: «هدیه‌ای از طرف (فکر می‌کنم) گروه‌فرقان به امام‌جمعه تهران». ناگفته نماند که این حادثه، تنها یک مجروح جدی داشت و آن‌هم حضرت آقا بود. من فقط کمی دست راستم بر اثر موج گرفتگی سرخ شده بود. یادم می‌آید که مردم ریختند و در مسجد را بستند و گریه می‌کردند. این اتفاق بر روحیه و عواطف مردم خیلی اثر گذاشته بود. آخر چه کسی در مسجد، بمب می‌گذارد؟ این اتفاق تحمل‌ناپذیر بود.

سال‌ها بعد من مسئولیتی در سازمان تبلیغات اسلامی داشتم و به‌همین دلیل، همراه کمیته اجرایی سال امیرالمؤمنین^(ع) خدمت حضرت آقا رسیدیم برای ارائه گزارش کار. جلسه منتهی شد به ظهر. تعداد اندکی بودیم در همان اتاقی که حضرت آقا، جلساتشان را برگزار می‌کنند. این موضوع سبب شد ما ساعت نماز خدمت ایشان باشیم. مگر آمد تا تکبیر بگوید و نماز را اقامه کنیم. من رفتم خدمت حضرت آقا و اجازه خواستم برای مکبری. آنجا به ایشان گفتم: «آقا! سال‌ها پیش، نماز ظهرتان را تکبیر گفتم اما حسرت مکبری نماز عصرتان به دلم مانده است» و ماجرا را یادآوری کردم. ایشان هم محبت کردند و من آن روز، نماز ظهر و عصر را برای آن جمع حاضر تکبیر گفتم.

منبع: روزنامه شهرآرا- ۶ تیر ۱۴۰۱

به روایت
مطبوعات



روز پس از این حادثه، روزنامه «خراسان»، نوشت: در موضوع ترور آیت ا... العظمی خامنه‌ای، دوازده مظنون دستگیر شدند. همچنین این روزنامه در روزهای بعد، در گزارش‌هایی، ساعت‌به‌ساعت حال ایشان را شرح داده و نوشته است: «آسیب‌دیدگی ایشان از ناحیه راست، طرف آپاندیس و ناحیه چپ، طرف استخوان ترقوه است و گوشه لب زخمی شده است... از بیرون بیمارستان هم این‌طور گزارش کرده است که گروه‌های مختلف مردم، بیرون بیمارستان جمع شده‌اند و آماده هرگونه کمک هستند. سه نفر هم آمادگی خود را برای اهدای قلب اعلام کرده‌اند. همچنین در آخرین گزارش‌ها، از دیدار نخست‌وزیر، آقای محمدعلی رجایی، در بیمارستان با حجت‌السلام خامنه‌ای نوشته‌اند؛ اینکه وضع جسمانی ایشان خوب است و با دست‌چپ خودروی کاغذی نوشته‌اند: «به امام امت سلام برسانید... امام هم در تلگرامی به ایشان گفته‌اند: «هرچه شخصیت‌ها را ترور نمودند، قدرت مقاومت را در صفوف فشرده ملت، بالاتر بردند...»



روزنامه «اطلاعات»، در تاریخ هفتم تیر با تیتیر «جزئیات حادثه سوء قصد به جان حجت‌الاسلام خامنه‌ای، و تیتیرهای کوچک‌تری مانند «از مسئول بمب‌گذاری عکس گرفته شد، و... به این اتفاق پرداخته است. در صفحه یک این روزنامه، چهار عکس، مربوط به شرح حادثه ترور مسجد ابوذر است. در عکسی، عمامه خونی معظم‌له دیده می‌شود که روی فرش‌های مسجد افتاده است. در عکس دیگری، میزی دیده می‌شود که ایشان پشت آن نشسته‌اند و به ضیبط‌صوتی در عکس اشاره شده که دلیل انفجار بوده است. عکس سوم هم گل‌های روی میز تریبون را نشان می‌دهد که پرپر شده است و عکس چهارم، رشته‌های کنار فرش است که با خون امام‌جمعه، رنگین شده است.